بسم الله الرحمن الرحیم

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره	**تاریخ: ۱۷ آبان ۱۴۰۱**
موضوع جزئی: **آیه ۴۸- بخش سوم – شبهات شفاعت – شبهه اول، دوم، سوم و بررسی آنها**	**مصادف با: ۱۳ ربیع الثانی ۱۴۴۴**
	جلسه: ۸

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

شبهات شفاعت

عرض شد به جز آیاتی که درباره شفاعت وجود دارد و از سوی منکران شفاعت به عنوان آیات متشابه قلمداد شده و به جز روایات که حمل بر معانی خاصی شده یا تأویل شده، برخی شبهات هم توسط منکران شفاعت مطرح گردیده و به واسطه این شبهات خواسته‌اند شفاعت را انکار کنند. ما به چند شبهه در این رابطه اشاره می‌کنیم.

شبهه اول

شفاعت در واقع به معنای دفع عذاب و عقاب است، نه رفع عقاب و عذاب. دفع عقاب یعنی اینکه کاری انجام شود که پیشگیری شود از امری که آن امر سبب عقاب شود. عقاب و مجازات و کیفر به واسطه مخالفت با دستورات الهی واقع می‌شود. یعنی اگر کسی واجبی را ترک کند یا حرامی را مرتکب شود، کیفر و مجازاتی برای او مقرر شده و به عنوان مخالفت با امر و نهی الهی این شخص معاقب و مجازات می‌شود. پس سبب عقاب، انجام کاری به عنوان مخالفت با خداوند تبارک و تعالی است؛ عقاب اینطور ثابت می‌شود. اگر ما شفاعت را به این معنا بدانیم که عقاب مسبب از گناه برداشته می‌شود، این رفع العقاب است. فرق رفع و دفع همین است؛ رفع یعنی برداشتن امری که ثابت شده است. شفاعت به این معنا از آیات بدست نمی‌آید؛ شفاعت به معنای دفع العقاب است. یعنی کاری شود که اصولاً عقاب ثابت نشود، بدین معنا که اسباب آن تحقق پیدا نکند؛ بله، شفاعت به این معنا داریم و آیات قرآن هم اگر دلالت بر شفاعت می‌کند، این نوع شفاعت را بیان کرده است. بر این اساس، انبیاء، اولیاء، علما و همه کسانی که به دنبال هدایت و راهنمایی بشر هستند و احکام الهی را از طریق وحی یا به واسطه از پیامبران برای مردم بیان می‌کنند، در حقیقت آنها را آشنا می‌کنند با طرق و راه‌هایی که حفظ می‌کند آنان را از عقاب و کیفر؛ راه را از چاه نشان می‌دهند؛ می‌گویند این کیفر دارد و آن کار پاداش دارد. انبیا و جانشینان آنان همواره کارشان این قسم از شفاعت است، یعنی دفع العقاب. دفع یعنی پیشگیری، یعنی جلوی استقرار یک امر را می‌گیرند، نمی‌گذارند یک امر ثابت شود تا بعد بخواهند آن را بردارند؛ جلوی استقرار و ثبوت را می‌گیرند. آیات و ادله نقلی و عقلی همه این قسم شفاعت را تأیید می‌کنند.

پاسخ

به نظر می‌رسد مغالطه‌ای در اینجا صورت گرفته است. بله، شفاعت به این معنا هم وجود دارد و این قابل انکار نیست؛ برخی از آیات قرآن و ادله نقلی بر این معنا دلالت دارد و عقل هم این را درک می‌کند؛ یعنی عقل و نقل گواه بر این است

که اگر شریعتی می‌آید و کسانی حامل شریعت هستند و احکامی را از ناحیه خدا برای مردم بیان می‌کنند، برای این است که آنها را حفظ کنند از دام شیطان و عواقبی که نسبت به کارهایشان وجود دارد، این به هیچ وجه قابل انکار نیست. اما شفاعت به معنای رفع العقاب هم در آیات وجود دارد و قابل انکار نیست؛ مغالطه همین‌جاست. ما شواهد و ادله‌ای از قرآن داریم که شفاعت به معنای رفع عقاب هم از آن استفاده می‌شود. مثل این آیه: «**إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ**»[1] خداوند تبارک و تعالی از گناه شرک نمی‌گذرد؛ اینکه به خدا شرک ورزیده شود، خدا این را نمی‌بخشد؛ ولی پایین‌تر از شرک را خدا می‌بخشد، البته برای کسی که بخواهد. ما با صدر آیه کار داریم که می‌گوید خداوند «**لا یغفر أن یشرک به**» نمی‌خواهد بگوید اگر کسی مشرک بود ولو توبه هم کند بخشیده نمی‌شود؛ اینکه مسلم است که هر گناهی ولو شرک و کفر، با توبه و ایمان او برطرف می‌شود. اگر کسی کافر بود و توبه کرد و ایمان آورد، آیا بخشیده نمی‌شود؟! پس معلوم می‌شود این اطلاق ندارد «**ان الله لایغفر**»، اینکه گناه شرک را نمی‌بخشد ولو بالتوبة، قطعاً درست نیست؛ چون با توبه گناه بخشیده می‌شود. لذا اینکه اینجا می‌گوید «**إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ**» یعنی می‌خواهد بگوید که شرک گناهی است که هیچ شفاعت و وساطتی برای آن پذیرفته نیست. یعنی عقابی که به وسیله شرک ثابت می‌شود، قابل رفع نیست. اما مادون ذلک، یعنی گناهان دیگر با شفاعت برداشته می‌شود؛ البته این به جز حق الناس است، بحث از گناهان و حق الله است، و الا حق الناس را هم خودِ خدا هم فرموده جز با رضایت صاحب حق بخشیده نمی‌شود.

پس اینکه این آیه می‌فرماید «لایغفر»، غفران یعنی بخشیدن؛ مغفرت در جایی است که کسی خطایی کرده و از خطای او درمی‌گذرند. برای دفع العقاب کلمه مغفرت به کار نمی‌شود. رفع العقاب است که نیاز به مغفرت دارد؛ یعنی عقابی به واسطه خطایی ثابت شده، حالا این برداشته می‌شود. اما دفع العقاب معنا ندارد که درباره‌اش کلمه مغفرت استعمال شود.

بنابراین این آیه شاهد بر آن است که اساساً شفاعت در برخی آیات قرآن قطعاً به معنای رفع العقاب است و نه دفع العقاب و مؤید آن این است که در برخی روایات هم کلمه شفیع بر توبه اطلاق شده است؛ مثل «**لا شَفيعَ أنجَحُ مِنَ التّوبَةِ**»[2] هیچ شفیع و واسطه‌ای ناجح‌تر از توبه نیست؛ بهترین واسطه توبه است. بعد به مناسبت که به بحث شفعاء رسیدیم و اشاره‌ای به شفیعان کردیم، می‌بینید که چه اموری می‌توانند واسطه شوند. قرآن، ایمان، توبه، انبیا، اینها همه می‌توانند شفیع باشند.

حالا البته اینکه شفاعت برای رفع عقاب چگونه صورت می‌گیرد، این در جای خودش باید بررسی شود. ولی به هرحال شبهه اول قابل قبول نیست.

شبهه دوم

شفاعت به این معنا با برخی از آیات قرآن سازگار نیست. چون طبق برخی از آیات قرآن اساساً انسان‌ها به هدف عبادت و پرستش خداوند آفریده شده‌اند، مثل «**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**»[3] اگر خداوند انسان را برای عبادت آفریده

---

۱. سوره نساء، آیه ۴۸.

۲. بحار الانوار، ج۸، ص۵۸.

۳. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

و انبیا هم آمده‌اند تا انسان را به این سمت و سو سوق بدهند و راه را از چاه نشان بدهند، آنگاه سخن از شفاعت و وساطت برای رفع عقاب و بخشیده شدن و مغفرت، نقض غرض است. از یک طرف انسان‌ها تشویق به عبادت و بندگی و پرستش خدا و پرهیز از گناه شوند، از طرف دیگر به آنها گفته شود گناهان شما به وسیله شفعاء نادیده گرفته می‌شود؛ این موجب می‌شود کسانی که اهل گناه هستند، جرأت بر گناه پیدا کنند و این موجب نقض آن غرض خواهد شد.

پاسخ

این اشکال و شبهه هم وارد نیست. چون:

اولاً: حقیقت شفاعت به این معنا نیست که بدون مقدمه و بدون آمادگی، یک کسی که عقاب و مجازات برای او مقرر شده، این مجازات و عقاب از او برداشته شود. گفتیم شفاعت به معنای زوج شدن و نزدیک شدن و قرب است؛ لذا یا در قالب تکمیل قابلیت قابل و یا تکمیل فاعلیت فاعل صورت می‌گیرد یا هر دو، هم قابلیت قابل افزون می‌شود و هم فاعلیت فاعل قوی‌تر می‌شود و این سبب نزدیکی این دو می‌شود و به دنبال آن شفاعت تحقق پیدا می‌کند؛ بدون این آمادگی‌ها در قابل و بدون عنایت فاعل، اساساً شفاعت محقق نمی‌شود. پس اینطور نیست که هر کسی با هر گناه و معصیتی و بدون حصول این آمادگی‌ها در او بتواند از شفاعت بهره‌مند شود.

ثانیاً: آیات و روایات فراوانی داریم که در کنار آیات شفاعت، هشدار و انذار به گناهکاران و معصیت‌کاران داده است. مجموع این آیات را که با هم در نظر می‌گیریم، کأن یک بشارت و یک انذار انسان را احاطه می‌کند؛ یعنی بین خوف و رجاء قرار می‌گیرد. از یک طرف خداوند ارحم الراحمین معرفی شده و از طرف دیگر اشد المعاقبین. در روایتی دارد «**ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمة**»،[1] آنجایی که موضع و جای بخشش و رحمت باشد، ارحم الراحمین است؛ و آنجایی که صحبت انتقام و کیفر و مجازات باشد، «**اشد المعاقبین فی موضع النکال و النقمة**»،[2] یعنی انسان محاط به این دو امر است، هم خداوند به انسان امیدواری داده که ارحم الراحمین است و او را به عنوان پناه و یاری کننده معرفی کرده است. یعنی برای انسان خودش را این چنین معرفی کرده است. لذا می‌گوید «**وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ**»،[3] از روح خدا ناامید نشوید، چون تنها قوم کافر از خدا ناامید می‌شوند؛ تنها کافران هستند که از خدا ناامید می‌شوند. این به صراحت نفی می‌کند یأس را و انسان را امیدوار می‌کند. از آن طرف هم عذاب‌های غلیظ و شدید برای کافران و بعضی معصیت‌کاران بیان شده است.

پس مجموع آیات انسان را از تجری و جسارت در برابر خدای تعالی باز می‌دارد. ما که نمی‌توانیم فقط یک آیه را ملاحظه کنیم و آیات دیگر را نادیده بگیریم؛ بله، اینجا سخن از شفاعت است، شفاعت امیداواری می‌آورد. اما از آن طرف هم آیاتی داریم که عدالت و عمل کردن براساس عدالت و مجازات و کیفر دادن گناهکاران بیان شده است. لذا این هم نمی‌تواند

---

۱. معانی الاخبار، ص۱۱۲.

۲. بحار، ج۶۸، ص۱۷۶.

۳. سوره یوسف، آیه ۸۷.

به عنوان یک شبهه و اشکال در اینجا وارد باشد.

شبهه سوم

اساساً شفاعت با سنت الهی سازگار نیست. از یک طرف خداوند قانون و شریعت آورده، مجموعه‌ای از اوامر و نواهی، بایدها و نبایدها، و بر مخالفت با این بایدها و نبایدها یا موافقت با آنها، پاداش‌ها و کیفرهایی را مقرر کرده است. می‌گوید هر کسی این واجب را انجام دهد این پاداش را دارد و هر کسی این گناه را انجام دهد این مجازات در انتظار اوست. این یک سنت و قانون است؛ خداوند هم قانون را جعل کرده و هم برای متخلفان پیگرد تعیین کرده است. اگر ما قائل به شفاعت شویم، یعنی بهم زدن آن قانون و سنت؛ این معنایش آن است که قانونی گذاشته شده اما اگر اجرا نشد مهم نیست، چون می‌گوید کیفر برداشته می‌شود. لذا از آنجا که سنت‌های الهی تغییرپذیر نیستند، «**فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَحْوِيلًا**»[1] شفاعت با سنت الهی قابل جمع نیست و سنت‌ها تغییر پذیر نیستند. اگر ما شفاعت را بپذیریم یعنی قائل شدیم که سنت الهی تغییر می‌کند.

پاسخ

همانطور که از ظاهر شبهه پیداست، شبهه سستی است. درست است خداوند تبارک و تعالی سنت‌هایی دارد، اما این سنت‌ها باید تشخیص داده شود؛ باید ببینیم چه چیزهایی سنتی است که لاتبدیل لخلقه و چه سنتی است که این قابلیت را دارد. بله، هر چه که سنت قلمداد شد و سنت الهی بود، لن تجد له تبدیلا یا تحویلا، اما در کنار این یک امر دیگر هم داریم که آن هم سنت الهی است؛ اینکه خداوند تبارک و تعالی به بندگانش احسان کند و فضل داشته باشد در کنار عدل، هر دو اینها سنت است. وقتی ما می‌گوییم «**الهی عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک**»، خداوند هم اهل عدل است و هم اهل فضل. هیچ کسی نمی‌گوید فضل با عدل سازگار نیست، عدالت اقتضائی دارد و فضل هم یک اقتضائی، و هر دو هم از اسماء حسنای الهی است؛ عادل از اسماء حسنی است، اهل فضل بودن از اسماء حسنی است. پس هر کدام از اینها در جای خود ثابت‌اند. از یک طرف «**إِنَّ اللّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ**» را داریم، این خودش دارد یک سنت الهی را بیان می‌کند؛ از طرف دیگر هم «**وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ**»[2]را داریم، «**وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ**»[3]را داریم؛ اینها هم سنت است. اگر مجازات سنت است، عفو هم سنت است؛ لذا کسی نمی‌تواند بگوید عفو با سنت الهی سازگار نیست. شفاعت هم همینطور است. بنابراین این اشکال هم وارد نیست. دو سه شبهه دیگر باقی مانده که در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد للّه ربّ العالمین»

---

۱. سوره فاطر، آیه ۴۳.

۲. سوره مائده، آیه ۱۵.

۳. سوره شوری، آیه ۲۵.